

۸-۷-۹۶

استوری از حسن کاظمی

نورالایست - مه ۱۹۹۶

(کلمه های در گذشته ازین مشتمل)

EOUG CONFERENCE 96

وهم

در ترانه های من، آوازه خوانِ پیری است
که بر باری را نمی خواند،

نفس تنگش، باری فرار را نمی داند
و گشتش با یک پاهایش، تا فردا بمالم نمی دهد،
آن بار درسی به آن غنچه را نمی بوسد.

کاش ستاره گان، کویری که در حشانت می زیند
در این سنگی هر روز هم نمی کشاندند.

آه، ترانه های من و جوانی

در باغی تنگش شرافت، مدعی تنگش زندگیت را بر دار
زمان فرار یا غرار به زمان،

دور از همه کلمه های که یک روز با بارهاک حشمت قرآن

ز تلسن مایه اند.

فرار به کمان گلنگ، حشمتی تکرار از دور است.

EQUG CONFERENCE 96

آوازه خوانِ پیر ترانه ها که من،

بر باری نمی خواند،

بافس تنگش، کسی از توان فرار؛

تنها نشوید؛ و مادری که تنها در هوای کودکی در فون است

خوابی طرافت می خوانند و نفس می نهند

x x x

خوابی هم گریخته اند

هر بیداری از کودکی خواب بیاست

اضطراب، تنفس آهسته، با تکرار در نفس

و زوق در دود آلودگی هوا در تنهای مایه

لذای بیگانه بر پایه الف قامت یار

در نور صیف ماه منگر اند

و اینهاست که کویر با نیازی در سه ماه

مرز بزرگ و زندگی است

و اگر که پنهان است

x x x

چه کسی می داند که من بی نیازترین پاها می جان را دارم

و عزیزانترین چشمان را

چه کسی می داند که دستام بر از ناخوس اند

EOUG CONFERENCE 96

و ازان گذشته در صخره همه نماها منم

چو کس دندانهای با ستم را من سترد

و با پرداش مضافات دهانم را من خزانم!

xxx

بلبلان در تاراه دایوب زمان می

در مردانی در دور دست با جمع زن

xxx

سنگاری و آفرین کبریت آن عصر

رو در خانه خشک خرافات می بود

جزیره ای از کف جهان بودی چو کبک

در خیالای زرشکی زنگار نما

xxx

و عاریت، راه فرود آرمی

ز فرشته دفتر کن به کمان املیر

فرز نگاه هیچ تیری آسمان

باز بند

ان استناره می کشد

باز بند

شیراز!

رختش در نماها

بکل باطلوا

را با ز پس با بندن

تاریخ

به نازی را منظر

نگارده است

EOUG

CONFERENCE 96

شمع در آلودگی برند و قند و شکر غراب آباد
شمع را بر زبان مسوزان
نور روانه حاجت آید

هزار رنگ بر باز ترکت بر بلندی خاک بود ایست
همیشه در دال نسیم که جوی فرمان قدر است
در زبان سزای کوهی گوید کار خرد در آورده است

کتر از زره نه ای
لیست
عشق بوز

و نای بر خیابان هرات
درست بنجامه نماز صبح عشوی
خیر مملکت ما را در ز کبک گویش می پردازد

چنانچه می‌بینیم که سایه است نیز ندانند
که دیگر گامت در که امن سوی است
گفت هر لحظه در افرایح هر قدم
اینست حکم مصاره در درایه های خردون

x x x

ببینید اقبال گشت

و هر اس حدار از آنکه بگویند سخن بهمراه می‌گردد
چنانچه ترانه ما، ترانه بهبودگس است

x x x

همه آرنیاع حال را در سبک گلستان بود شعر محمود

و چون آواره این از او پیش طواریت

پیش را در بر با یکی جان فرزندان

اینست شب خفت تو در است

x x x

نامت نقطه ای است بر آنگاه می‌فرمودی

و سخن آغانی هر لغت

می‌نویست تا در یاد است همواره بمانم

کارزار بیدار، ای همیشه بیدار
دوباره هر ساز سازی، ای در بار ساز گریزان

× × ×
[کتر از ذره نهایی
لیست متو
محقق لوبرز]

× × ×
[بحشم من تو چنین خود شنیدی، همه نوری، همه لبخندی]

× × ×
بار کردن را بر دیوار تن برداشتم

[چون سایه در میان باز بست،
در چون سایه از میان باز بست]

× × ×
شهر بیلگان در شب و عبور انسان تاریخ با تاجها

سیاهها بالا در عبور باشن
گلکهای زندان در مغز تهنی تک دوران مکرر

× × ×

آن آسمان آبی پر ز کلام زار
به لحنی سوزگن که از حد سه یازم آید
در هیئت مادری که بی شیر پانزده است

در کسور کاغذیونِ قزاق

بمثل آواز ناله بسیار دیرینه - ^{موسیقی}

کلمه یازم

XXXX
بگذار تا من نگاهانِ پیر و عریک
رها کنم کن تا رهاست سازم

بدخشن :

صبحگاهان به ترانه از خودم
که تردید بیداری مرگبار تر از ^{موت}
مخند کند انم
فراغش کن و از یادم بپوش
که ما من و تو، رودی در رودی کس

سوی آینه ام



رکہ حیران چشمانِ تندر زینک، حیران اندوہ
x x x

میں پریشان ہستے

جیہ کسی میں دانند کہ بندہ بندہ علف
از موسیقی کلام رہا تو نشیت؟
و قرشتہ ای کہ بر مال تنگائی

در موردی در بیانہ حاضر رقصہ نیز ہم؟
کہ اگر چکش خدار اباد اس اصد میں
عکسہ های تانہ های خیال مارا بہ کوفہ

بر سر ہم
بست سردابہ حاک
برودند؟

شکبہ نم؟

x x x

[ہستے میں جلس از خدا سخن ترس؟]

[دیگر]

[کہ تھرا از تدرانم نکیم روز بسوی د]

[در د عشق کشیدہ ام کہ میرک]

x x x

رگامی عربیانہ عصبہای حلقہ

بہ جائتہ کیر تاریخ تندر

دو کله حاشی که در عبور هر ذره خورشید خود را بازمی یابید
گردان روح منجمد است

ما را تا عبور قطره ای کف رویه های لنگ اقصان برده اند

xxx

نور یعنی زرد، یعنی درد، یعنی آب است آبی

نور قوه آن تاریکی نیست

چیزی است و رای چشم، عبور است به مانع

نور، نشی ای شکر است

سنگش خورش را با بال هیچ سبب بره از عوارضه نخواهم کرد

حساب های بانگ، هیچ کولی دشمنان را به حد است

عطره های چشم نخواهند برد

سنگ مسور از دایره های صدف

کله است یاوه سان مردان صلح را خواهند چیده

تخریب با هم رسیده بار سنگی زنگ و زنگ

EOUG CONFERENCE 96